



### کتاب بانان اضافه

از هر دو ایرانی یک نفر به کتابفروشی دسترسی ندارد. یعنی وقتی در مترو و تاکسی نشسته‌اید، از بین مسافر سمت چپی و راستی، یکی نمی‌تواند برود یک کتاب برای خودش بخرد. البته آن دیگری هم پولش را ندارد. به هر حال برای رفع این مشکل چند راه حل پیشنهاد داده‌ایم:

۱. برگزاری آزمون کنکور در پایان دبیرستان، انتهای سربازی، ابتدای ازدواج، بعد از بچه دوم و آغاز بازنشستگی. این کار باعث می‌شود مردم مانند دانش‌آموزان تمام زندگی خود را در گرو کنکور ببینند و از زیر سنگ هم که شده یک کتابفروشی برای خرید کتاب‌های تست و خالی‌تر شدن جیب‌شان پیدا کنند. با این کار صنف کتابفروشان رونق می‌گیرد.
۲. افزایش کتابفروشی‌های اطراف فلافل‌ها راه حل دوم ماست. بر واضح است این دو شغل در طول سال‌ها وابستگی تنگاتنگی با یکدیگر داشته‌اند و خصوصا در این روزها نیاز به اتحاد دوباره آن‌ها بیش از پیش احساس می‌شود.
۳. گران کردن افسارگسیخته و یک‌شبه کتاب. تاریخ نشان داده است تمایل شدیدی به خرید اجناس تازه گران شده دارند. این عمل حتی ممکن است باعث کمبود شدید کتاب در بازار و احتکار آن در کتابخانه‌های خصوصی دلانان شود. از طرفی قاچاق معکوس شکل خواهد گرفت و خلاصه! چوری ورق برگردد که بله.
۴. استفاده بیشتر از نقاشی و تصاویر در کتاب. باور کنید یکبار زمانی هزار صفحه‌ای را تورق می‌کردم، دروغ از حتی یک عکس، تازه جلد دو هم داشت. خب! خواننده خسته می‌شود. حتی در فازهای بعدی می‌توان از جدول، لطیفه و صفحات سفید آماده نقاشی هم درون کتاب‌ها استفاده کرد.
۵. من به اینکه نمی‌شود برگه‌های کتاب را به آسانی کند اعتراض دارم. مگر آدم کتاب را می‌خرد که فقط بخواند؟ مقایسه کنید با روزنامه‌ها که در این زمینه بسیار به درد بخور هستند. به نظر من نظام چاپ و صحافی کتاب‌ها باید از بیخ و بن تغییر کند.



### سلفی با کتاب

باید که کتاب را ورق زد  
با نیت تست یک دو ترق زد  
آنگاه دو خط از اولش خواند  
در حیرت قیمتش کمی ماند  
باید به ترازوی فتر دار  
از وزن کتاب داشت آمار  
بعد از دو سه بار ممممم گفتن  
در حال به پشت جلد رفتن  
باید که سپس گرفت تصمیم  
در پیش کتاب کرد تعظیم



### کتاب‌خر

جامع، ناچار به استفاده از معیارهایی برای بیان مفاهیم هستند. تقسیم افراد به آقازاده و غیرآقازاده، تهرانی یا شهرستانی، متولدین اردیبهشت و متولدین مهر، نمونه‌ای از این معیارهاست. در یک تقسیم‌بندی که اخیرا انجام گرفت؛ ایران به دو بخش مساوی تقسیم شد:

اول: بخش دسترسی‌دار به کتابخانه با چهل میلیون جمعیت.  
دوم: بخش دسترسی‌ندار به کتابخانه با چهل میلیون جمعیت. احتیاجی به کشیدن کره‌کی ندارد، پنجاه - پنجاه شده است.

البته می‌توان جامعه را بر مبنای کتاب، به گونه‌های دیگر تقسیم کرد: **کتاب‌فروش و کتاب‌خر**: در این تقسیم‌بندی، جامعه یا کتابفروش است یا کتاب‌خر، گروه سومی وجود ندارد. الحمدلله همه کتاب‌دوستیم. مثلا وقتی به عنوان یک کتاب‌خر رفتم کتاب شاهنامه را بخرم، برای اینکه ارزان تر بیفتد، دنبال چاپ سال قبل گشتم. قیمتش را نوشته بود ۱۲۰ هزار تومان. گفتم تخفیف ندادا گفت: «کافدا چهار سته‌ای ۵۰ تومنه سی سال زحمت فروسی رو هم بذار روش.» ما کتاب‌خرا تا اندازه‌ای کتاب‌دوستیم که نمی‌خواهیم رابطه ما و کتاب رنگ پول بگیرد. کتاب نمی‌خریم و فقط منتظر هدیه و یا نذر کتابیم.

نویسنده یا خواننده: در زمان فعلی و با رشد فضای مجازی، نصف جمعیت، نویسنده و آن نصف دیگر خواننده است. البته قسمت دوم که خواننده‌اند، کتاب نمی‌خوانند و آواز می‌خوانند. با تسامح و تساهل شاید بتوان نوازندگان (جز دهل گویان) و فرورندگان سیستم‌های صوتی را ذیل و جزو تقسیم دوم کتاب، یعنی خوانندگان، آورد. نویسنده شدن کار آسانی است و نباید الکی سختش کرد. وقتی به راحتی و با سرعت می‌توان از موتورهای جستجوگر اینترنت استفاده کرد، چه لزومی به پردازش مغز و تفکر است؟! مثلا نویسنده یکی از کتب دانشگاه‌ها، رفته بود متن کتاب نویسنده‌ای دیگر را آورده و جلد نو انداخته بود با نام نویسنده جدید (یعنی خودش) خدا را شکر بیشتر از کتاب نویسنده اصلی، فروش داشته و به چاپ ۲۸ رسیده است.

کتاب اغنیا و کتاب فقر: کتاب اغنیا معمولا محتوای روان‌شناسانه دارد و سرشار از انرژی مثبت با روحیه جسورانه قوت دادن قورباغه و مدیریت زمان و... با رنگ زرد است. کتاب فقر قاطور، بزرگ، کمیاب با جلدهای اشرافی و معمولا تک جلد نیست و چند جلدی و دورهای با قیمت‌های بالا است. اگر خود کتاب پیدا نشود، نسخه امدادی آن ساخته و در کتابخانه خصوصی هر شخص که معمولا در پذیرایی است، نصب می‌گردد.

کتاب مدیران و غیرمدیران: کتاب مدیران سرشار از نکات علمی و مدیرانه است. به عنوان نمونه یک‌بار تا شعار سال اعلام شد، یک مدیر اندیشمند و فاضل در همان چند روز اول تعطیلات عید، دست به قلم شد و کتابی در تبیین شعار سال نوشت و منتشر کرد. شاید برای عده‌ای از غیرمدیران سوال پیش آید که مگر چه زمانی پژوهشگر کتاب را انجام داده؟ کی فرصت نوشتن کرد و فصل‌بندی کرد؟ کی ویرایش کرد؟ در طول چند روز و آن هم در تعطیلات چگونه صحافی و چاپ شد؟ کی مجوز گرفت؟ چگونه در فرصت کم منتشر شد؟ چگونه در همان چند روز تعطیلات توزیع شد و رسید دست مخاطب؟ اما باید گفت این سوال‌ها از اساس بی‌مورد است چون مشخصا کتاب مدیران مدیر و اندیشمند و فاضل با کتاب غیرمدیران بی‌اندیشمند بی‌فاضل تفاوت دارد.

در پایان باید گفت جامعه برای بیان مسائل، ناگزیر به تقسیم‌بندی امور است. موضوع را پیچیده نکنیم. شینی مشکل از صفحات کاغذ، پارچه، پوست حیوانات (جز خر) که چیزی بر آن کنده، برآمده، نوشته، کشیده (جز مخدر) شده باشد را کتاب می‌نامند. دسترسی به این شیء و تقسیم‌ها، از این قرار بود.

## ۴ میلیون ایرانی دسترسی به کتابفروشی ندارند

# کتابفروشی‌ها



کتابفروشی



صحنه از سریال

### یارگران

### اصلا کتابفروشی‌های ما، مال شما

کوچک تر که بودم روح کمال گرایم عمیقا فکرم را مخدوش کرده بود تا کشف کند رسالتم در این دنیا چیست؟ الا و بلا اصرار داشتم غیر از توشه آخرت که با خودم می‌برم، به قدر یک بچه هم که شده تاثیر می‌گذازم.

با سرچ ریزی که در فضای ابری‌ام داشتم، دیدم بیشترین دارایی‌ام همین تعلق خاطر به نوشتن است. پس بر آن شدم که بیشتر بخوانم تا در صد غنای مرقومه‌هایم را بالا ببرم. بعد از مدتی لیست بلند بالایی از همه کتاب‌های favourite‌ام نوشته و وارد اولین کتابفروشی شدم. اما بعد از گرفتن قیمت همان اولین کتاب‌ها شوک بسیار بدی به من وارد شد. گویا دنیا و مایحوتی‌اش بر این اعداد با سرعت نور از کنار عبور می‌کردند. از تمام انگار و مثلثات و مشتق‌هایی که همه آن سال‌ها خوانده بودم بهره گرفتم بلکه بتوانم درک مناسبی از این رشد قیمت پیدا کنم که متأسفانه هیچی به هیچی.

کتابفروشی را ترک کردم تا شاید با خوردن اندکی باد به کلامم بهتر بتوانم با ابعاد این بر باد رفتگی آرزو کنار بیایم، بلکه راه حل دیگری پیش پایم قرار بگیرد اما تنها چیزی که جلوی پایم افتاد بقایای انتهایی یک کبوتر وقت شناس بود. مقدار مورد نیازی که به خودم آمدم داشتم هزینه‌های ویزیت چشم‌پزشکی، شامل آب‌مروارید، آب سیاه و عمل لیزیک را برآورد می‌کردم. و دیدم همه این‌ها به علاوه هزینه کتاب الکترونیکی هزینه‌های من صرف‌تر می‌افتد تا خرید و مطالعه کتاب‌های چاپی، و طی یک مشاهده میدانی دریافتیم گویا این فکر اقتصادی و سرمایه‌گذاری بلند مدت منحصر برای شخص بنده نبوده، و یک تصمیم کلان شهری است.

نظر به این فضا تعدادی کتابفروشی بلااستفاده در حد نو، فقط چندین سال پاخور لطف‌های کتابخوان‌ها در جد گرفتن قیمت کتاب روز بوده، موجود است. فقط مشتری واقعی تماس بگیرد.

پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۱  
وطن امروز | شماره ۳۴۸۲



### طنز



سامره حبیبی

### ارباب حقه‌ها

- از اندیشه ناب دوری کنید
- لب تشنه از آب دوری کنید
- بخوابید روز و نیابید کار
- شبانگاه از خواب دوری کنید
- شبانگاه هستم رفیق شما
- که از قرص اعصاب دوری کنید
- من ارباب روح و روان شمام
- مبادا از ارباب دوری کنید
- موبایلم! همان بهتر از ماهتاب
- نبینیم ز مهتاب دوری کنید
- کتاب است جای دو تا دانه عکس
- بیباید از قاب دوری کنید
- طرف بی‌زبان است و من خوش‌زبان
- از او از همین باب دوری کنید
- چهل میلیون ایرانی نازنین!
- از این بار نایاب دوری کنید



صنم باوری

### و کتابی که نیست...

منظره کودک و مسوول سازمان کتاب‌خوان کردن آدم‌ها

مسوول کتاب‌خوان کردن آدم‌ها: سلام بچه‌ها! من به عنوان مسوول کتاب کشور به مدرسه شما اومدم تا به شما بگم کتاب خواندن چقدر لذت بخش و زیباست. بزرگ‌ترین دغدغه ما اینه که شما کتاب بخردید و کتاب بخونید و...

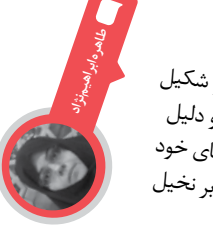
- کودک: آقا اجازه ببخشید از کجا؟
- چی از کجا پسر جان؟
- + کتاب رو از کجا بخیرم؟
- از بقالی هار هار هار.
- + آقا اجازه بقالی ما نداره.
- معلومه که نداره جانم باید از کتابفروشی بخیرید.
- + روستای ما نداره.
- چی نداره؟
- + همین که گفتید.
- خب بگید دوستان تون از شهر بخرن.
- + نداریم
- چی ندارید؟
- + تو شهر فامیل نداریم.
- اصلا به من رنگ بزنید دفعه بعد اومدنم براتون بخرم. خوب شد؟
- + نمی‌دید.
- چی رونمیدیم؟
- + جواب ما رو نمی‌دید که بهتون بگیم کتاب بخیرید.
- پسر جان شما همون برید تو گوشه‌های خلیه به فرهنگ کتاب کمک کردید.
- + میریم، اگه صدای سخنرانی شما بنذاره.
- خب بچه‌ها پس نتیجه می‌گیریم که ما باید کتاب بخیریم و کتاب بخونیم تا فرهنگ کتابخوانی رونق بیشتری پیدا کنه.
- + پیدا نمی‌کنه.
- فرهنگ کتاب رو میگی پسرم؟
- + الماس‌های بازی رو میگی.
- اصلا شما چرا گوشه‌ای آوردید مدرسه؟
- + چون نداریم.
- چی ندارید؟
- + ادب و نزاکت.

### از زبان تبلت:

جای کتاب و جزوه قدری پیش من باش  
در دسترس تر از من آیا هست داداش؟!  
کردی هوس که قورباغه را ببیعی؟  
یادت بیاید از کووید و سوپ خفاش!!!!



چندی ایرانی



شاهزاده امیرعلی

باید بشوی سمبل ایران گردی  
یا عزم نمایی به بیابان گردی  
ای دوست اگر کتابخوانی باید  
آواره صد کوچمه خیابان گردی

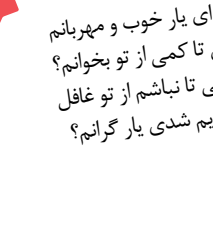
طرح و رنگ اوست زیبا و شکلی  
شعر، قصه، نقد، اثبات و دلیل  
خاصیت دارد فراوان، جای خود  
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل



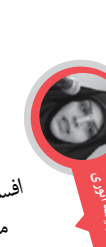
محمد ظاهری

روزی که کتابخانه‌ام راه افتاد  
آب دهن اهل قلم راه افتاد  
کارم نگرگرفت و زود چنجش کردم  
بازار خیار و گل کلم راه افتاد

افسوس! گون هستی و دوری از من  
مانند مدیر لایق، از دور، خفن  
از هر چه رئیس، انقلابی، تو  
از بس تو در «انقلاب» پهنی، کلز



مصطفی کمالی‌شده



فیروزبوری

کتاب ای یار خوب و مهریام  
کجایی تا کمی از تو بخوانم؟  
تو گفتی تا نباشم از تو غافل  
چرا قایم شدی یار گرانم؟

دنبال یک کتابم، با جلد صورتی رنگ  
از هر الق گذشته صدها هزار فرسنگ  
گشتم، مغزهای نیست! رفتید از این ولایت!  
در دسترس نبودید زد مغز کوچکم رنگ!

**ضمیمه طنز راه راه کاری از باشگاه طنز انقلاب اسلامی**

دبیر سرویس نثر: **فیروزه کوهبانی**  
دبیر سرویس شعر: **سامره حبیبی**  
دبیر سرویس کارتون و فنی: **سید محمدجواد طاهری**

راه‌های ارتباطی: @tanzym-ir @tanzym-ir @tanzym-ir  
ما را در شبکه‌های اجتماعی  
باشگاهی tanzym-ir دنبال کنید!